

امام خمینی(ره)، انقلاب اسلامی و شالوده‌شکنی سیطره گفتمان‌های رسمی
در حوزه سیاست (۷)

امام خمینی(ره)، فقه شیعه و بازآفرینی زبان فکری جدید در سیاست

دکتر مظفر نامدار^۱

◆ جهان در انتظار فروپاشی آخرین اتوپیا

ماده اصلی انقلاب اسلامی را باید کشش و جذبۀ آرمان‌های حکومت دینی دانست. در عصر حاضر، موضوع معنویت، عدالت، عقلانیت، آزادی، مردم‌سالاری، حقوق بشر و امنیت آرزوهای جهانی بشریت است. این آرزو در حال حاضر در سراسر جهان به عنوان یک آرمان بشری مطرح است و گزاف نخواهد بود اگر بگوییم در عصری زندگی می‌کنیم که تمنای عدالت، آزادی،

۱. دکترای علوم سیاسی.

معنویت و عقلانیت از ویژگی‌های اجتناب‌ناپذیر آن است.

اکنون در جهان بسیاری از مردم اعتماد و باورهای خود را نسبت به دموکراسی‌های لیبرال و نظام‌های سوسیال از دست داده‌اند. تحولات جدید جهان و تمایل به معنویت و دین‌نشان می‌دهد که رژیم‌های مدعی لیبرالیسم و سوسیالیسم با وجودی که ده‌ها سال بر جهان حکومت و سیطره مطلقه داشته‌اند، نتوانستند دوام و بقای حکومت خود را تضمین کنند. حقیقت نهفته در زوال حکومت‌های کمونیستی و سوسیالیستی نشان می‌دهد که سردمداران این حکومت‌ها برای کسب و حفظ قدرت مطلقه، تمام مظاهر آزادی، عقلانیت، معنویت، حقوق بشر و عدالت را در جوامع تحت سیطره یا نفوذ خود از بین بردند و کلیه جریان‌های، سازمان‌ها و اندیشه‌های مستقل را از صحنه حذف کردند.

دین و معنویت نزدیک به سیصد سال مورد حمله هماهنگ فیلسوفان تحت تأثیر انقلاب فرانسه بود. فیلسوفانی که برای جبران سرسپردگی متعصبانه خود به مدرنیته از طریق رجزخوانی علیه خداوند و دین و شریعت؛ عنوان پرطمطراق فیلسوف روشنگری را حمل می‌کردند. اما اکنون آن دوران سپری شده است و به تعبیر آلکسی دو توکویل:

امروزه به آسانی می‌توان دریافت که مبارزه علیه انواع گوناگون دین برای انقلاب

فرانسه یک پدیده تصادفی جذاب ولی گذرا بود.^۱

اما هنوز متعصبانی هستند که تمایل ندارند پس از شنیدن صدای شکستن استخوان‌های کمونیسم و سوسیالیسم، باور کنند که باید منتظر باشند تا لیبرالیسم را نیز در موزه‌های تاریخ سیاسی جهان جستجو کنند.^۲

برخلاف جاذبه‌هایی که در جنبش‌های مارکسیستی، شعار دیکتاتوری کارگران، حاکمیت رنجبران زمین، نابودی سرمایه‌داری و برابری و عدالت برای بسیاری از کشورهای در حال

۱. الکسی دو توکویل، *انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نقره، ۱۳۶۹، ص ۳۰.

۲. اصطلاحی است که امام خمینی در نامه به گورباچف در مورد زوال کمونیسم به کار برد. ر.ک: *صحیفه امام*،

مبارزه و مبارزین جهان سوم وجود داشت، امام به درستی این پرسش را مطرح کرد که مارکسیسم پاسخگوی هیچ نیازی از نیازهای واقعی انسان نبوده و نیست؛ چرا که مکتبی مادی است و با مادیت نمی‌توان بشریت را به راه سعادت، امنیت، عدالت و عقلانیت و معنویت که اساسی‌ترین درد جامعه بشری است، رهنمود شد.^۱

اکنون مهم‌ترین سؤال این است که آیا عدالت، معنویت، عقلانیت، آزادی، حقوق بشر و احترام به عقاید و آرمان‌های انسان‌ها را می‌توان در نزد لیبرالیسم و مدافعان متعصب آن پیدا کرد؟! برملا شدن چهره‌های حقیقی لیبرالیسم و اعتراضاتی که اکنون در قلب انقلاب لیبرالیستی، یعنی فرانسه و امریکا نسبت به بی‌عدالتی، فقدان آزادی، نژادپرستی، هتک حرمت انسان‌ها و ده‌ها مصیبت دیگر می‌شود، نشان می‌دهد که دیگر شعارهای برادری، برابری و آزادی در مذهب لیبرالیسم رنگ باخته است.

تردیدی نیست که جهان جدیدی در حال شکل‌گیری است، شمار ملت‌هایی که خود را از زیر سلطه حکومت‌های استعمارگر به ظاهر دموکراتیک خارج می‌کنند روز به روز بیشتر می‌شود. به وضوح می‌توان دگرگونی را در میزان فهم مردم از حقیقت عدالت، آزادی، معنویت و عقلانیت حس کرد. همان‌طوری که ایرانی‌ها با انقلاب اسلامی نشان دادند که دیگر حاضر نیستند زیر سلطه سیاسی، اجتماعی، فکری و فرهنگی قطب‌های سیاسی حاکم بر جهان و گفتمان‌های رسمی آنها

مدعیان روشنفکری در ایران تا قبل از انقلاب اسلامی معتقد بودند که پادشاه و نظام سلطنت برای ایران یک اصل تردیدناپذیر بوده و ملت ایران به خاطر جهل قادر به اداره کردن خود نیست و بهتر آن است که همیشه در این جهل باقی باشد و چنین نظامی را «دیکتاتوری منور» نام گذاشتند و بر اساس همین اعتقاد، فرد بی‌سوادی مثل رضاخان را با کودتا بر سرنوشته یک ملت متمدن و بافرهنگ تاریخی حاکم کردند.

۱. همان، ۲۲۱.

زندگی کنند، نمادهای مخالفت سایر ملت‌ها را می‌توان در جهان بحران‌زده کنونی مشاهده کرد. آثار این بحران، امروزه دیگر در کشورهای پیرامونی نیست، حتی امریکا که داعیه نظم تک‌قطبی و سیطره کامل بر جهان و رهبری آن را دارد، گرفتار بحران است. آنهایی که تصور می‌کنند چنین ادعاهایی شعار است می‌توانند به نوشته‌های متعصب‌ترین کارگزاران حکومت لیبرالیستی امریکا مراجعه کنند. برژینسکی که عمدتاً گوش شنوایی برای شنیدن شکستن استخوان‌های لیبرالیسم ندارد، در کتاب *خارج از کنترل* اوضاع به هم ریخته پدرخوانده حقوق بشر، آزادی و دموکراسی را به درستی به تصویر کشیده است. او در بخش هشت این کتاب می‌نویسد:

امریکا با فهرستی از مشکلات یا چالش‌های داخلی و جاری روبه‌روست.

بیست معضل اساسی، موضوعاتی هستند که از نظر برژینسکی باید در رأس برنامه‌های بازسازی امریکا و توانایی این کشور برای رهبری جهانی قرار گیرد:

۱. بدهی بیش از چهار تریلیون دلار (چهار هزار میلیارد دلار)^۱ که هر روز بیشتر می‌شود. امریکا بدهکارترین کشور جهان است.
۲. کسری موازنه تجاری که برخی از بخش‌های کلید تولیدی و اشتغال را در این کشور دچار بحران کرده است.
۳. کاهش سطح پس‌انداز و سرمایه‌گذاری که نقش رهبری جهانی امریکا را در تحقیق و توسعه متزلزل می‌کند.
۴. فقدان قدرت رقابت صنعتی با اروپا، ژاپن و چین.
۵. کاهش سطح رشد تولید در مقایسه با رقبای اصلی امریکا یعنی اروپا و ژاپن.

۱. درخور ذکر است که این آمارها مربوط به سال ۱۹۹۱ است و اکنون اوضاع امریکا به مراتب بحرانی‌تر است. شاید یکی از دلایل اصلی جنگ‌افروزی دولت امریکا در ده سال گذشته ایجاد مفرهایی برای گریز از این بحران‌ها و انتقال آن به سایر نقاط جهان است. بی‌تردید حمله به افغانستان، عراق و تهدید پیوسته ایران به تهاجم نظامی و ایجاد بحران‌های هسته‌ای یکی از این ترفندها می‌باشد.

۶. وضع نامناسب بیمه‌های درمانی، کاهش متوسط طول عمر و بالا رفتن مرگ و میر کودکان.
۷. کیفیت ضعیف آموزش متوسطه. در حال حاضر ۲۳ میلیون نفر از بزرگسالان آمریکایی بی‌سواد هستند.
۸. زوال شالوده‌های اجتماعی و انحطاط ارزش‌های مدنی. توسعه محله‌های فقیرنشین در شهرهای بزرگ آمریکا یکی از معضلات قابل توجه این کشور است.
۹. حرص و طمع طبقه ثروتمند. ثروتمندان و طبقات حریص از طریق غیر قانونی سرمایه‌اندوزی می‌کنند.
۱۰. نارضایتی ناشی از نظام قضایی. برژینسکی می‌گوید، نارضایتی از نظام قضایی آمریکا در اینجا بی‌سابقه است.
۱۱. ریشه دواندن مشکل فقر و تبعیض نژادی. بر اساس آمارهای رسمی ۳۲/۷ درصد از سیاه‌پوستان آمریکا (یعنی یک نفر از هر سه نفر سیاه‌پوست) برابر آمار سال ۱۹۹۲ زیر خط فقر زندگی می‌کنند. برژینسکی می‌گوید ۳۵/۷ میلیون آمریکایی در وضعیتی زندگی می‌کنند که در شأن قدرت بلامنازع جهانی نیست.
۱۲. گسترش جنایت و خشونت؛ از نظر برژینسکی اسلحه موجود در دست افراد عادی و جنایتکاران به مراتب بیشتر از سلاح‌های موجود در ارتش‌های جهان است. نماد آن را می‌توان در فیلم‌های تلویزیونی و سینمایی به راحتی مشاهده کرد.
۱۳. گسترش فرهنگ اعتیاد.
۱۴. رشد روحیه ناامیدی اجتماعی.
۱۵. بی‌بند و باری جنسی که باعث نابودی پیوندهای خانوادگی و رشد پدیده تک‌والدینی و درهم‌ریختگی ارزش‌های اولیه اجتماعی شده است، بیماری ایدز در آمریکا بیداد می‌کند.
۱۶. تبلیغ گسترش فساد اخلاقی از طریق وسایل بصری تحت عنوان، وسایل تفریح و سرگرمی و گسترش روابط جنسی و خشونت.

۱۷. بروز روحیه بی‌تفاوتی در میان قشرهای جامعه.

۱۸. ظهور چند فرهنگی بالقوه تفرقه‌افکن و بروز بحران هویت و مشارکت.

۱۹. ظهور بن‌بست در نظام سیاسی به گونه‌ای که رأی‌دهندگان احساس می‌کنند که حکومت آنها دور از دسترس، غیر مسئول و فاسد است و حافظ منافع طبقات مرفه و برگزیده است.

۲۰. گسترش فزاینده احساس پوچی معنوی و بیگانگی مردم با مذهب و ناتوانی کلیسا در مقابله با بی‌بند و باری و تخریب فرهنگی.^۱

برژینسکی معتقد است که فهرست یاد شده شامل سه مقوله گسترده و در عین حال نقاط مشترک است که عبارت‌اند از: اقتصادی، اجتماعی و متافیزیکی.^۲ مقوله اقتصادی مستقیماً توان

امریکا را برای تداوم سیطره مالی بر جهان نابود می‌کند. مقوله اجتماعی شرایط کیفیت زندگی را در جامعه امریکا دچار بحران می‌کند و مقوله متافیزیکی، ارزش‌ها، انتظارات و اعتقادات نظام لیبرالیستی را که مستقیماً به سرشست و ماهیت امریکا مربوط است، دچار تزلزل می‌کند.

اکنون به نظر می‌رسد که چشم‌اندازهایی که امام راحل در نامه به گورباچف برای کانون

جریان‌هایی تحت عنوان روشنفکری نزدیک به یکصد و پنجاه سال، بی‌رحمانه‌ترین حملات را علیه دین، فرهنگ و پاسداران میراث فکری جامعه دینی روحانیت، به کار گرفتند تا راه را برای سلطه مطلقه مفاهیم جدید باز نمایند.

سرمایه‌داری ترسیم کرده است به حقیقت نزدیک می‌شود. آنهایی که می‌خواستند گره کور عدالت‌خواهی جوامع خود را با نظام سرمایه‌داری و لیبرالیسم باز کنند نه تنها به جایی

۱. برای مطالعه پیرامون بحران‌های مذکور در امریکا ر.ک: زی بیگلینو برژینسکی، *خارج از کنترل*، اغتشاش جهانی

در طلیعه قرن بیست و یکم، ترجمه عبدالرحیم نوه ابراهیم، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۲، ص ۱۱۸ - ۱۲۳.

۲. همان، ص ۱۲۲.

نرسیدند بلکه باید انقلاباتی مثل انقلاب اسلامی اتفاق بیفتد تا اشتباهات و عقب‌ماندگی‌های ناشی از تقلید کورکورانه را از لیبرالیسم حل کند؛ یعنی همان مسیری که انقلاب اسلامی ایران طی کرد. نظام استبدادی قاجاریه و پهلوی با حاکمیت جریان‌هایی که به تقلید مطلق از غرب معتقد بودند، نزدیک به دویست سال از راهی رفتند که هیچ دستاوردی جز وابستگی، عقب‌ماندگی، دیکتاتوری و نقض آزادی، حاکمیت استعمار بر منافع ملی و استقلال سیاسی برای ایران نداشت.

در این دویست سال بین فرهنگ ایرانی و تحولات جدیدی که در جهان در حال نفوذ بود، نه تنها گسست معرفتی کامل به وجود آمد بلکه مدافعان اوضاع جدید شایستگی و لیاقت لازم را برای بازتولید معرفتی نداشتند که بتوان با استفاده از آن بدون گسستن از عالم قدیم - که پشتوانه تاریخی فرهنگ ملی و هویت ایرانی بود - عالم جدید را نیز به درستی درک کرد. حجاب‌ها و موانعی که این جریان‌ها در ایران درست کردند آن‌قدر زیاد بود که به ملت ایران اجازه ورود به جهان جدید را نداد.

وقتی امام رهبری ملت ایران را در چنین وضعیتی به عهده گرفت می‌دانست که با زبان فکری قدیم نمی‌توان دگرگونی شایسته‌ای را در جامعه مذهبی ایران به وجود آورد. امام متفکری بود که تحولات جهانی را از نزدیک زیر نظر داشت و می‌دید در جهانی که هر روز بیش از پیش از نقش مرزهای طبیعی در آن کاسته می‌شود، باید در اندیشه نقش‌آفرینی مرزهای فکری و فرهنگی بود. در چنین شرایطی است که امکان بازنگری و اثرگذاری در این جهان میسر خواهد بود.

امام با طرح انقلاب اسلامی نه تنها سلطه نظام فکری حاکم بر جامعه را در ذهن ایرانیان درهم شکست و به رهایی آنها کمک کرد بلکه با طرح نظام جمهوری اسلامی و نظریه ولایت فقیه این امکان را فراهم ساخت تا باورهای به ارث رسیده از سال‌ها سلطه نظام سلطنت مورد سؤال و تردید قرار گیرد.

◆ باورهای به ارث رسیده از سال‌ها سلطه نظام پادشاهی

فضای اجتماعی، فکری و سیاسی ایران در آستانه انقلاب اسلامی بی‌شبهت به فضای فرانسه در قرن هجدهم و آغاز انقلاب کبیر نبود. آلبر ماله و ژول ایزاک نویسندگان کتاب تاریخ قرن هجدهم، انقلاب کبیر فرانسه و امپراطوری ناپلئون، این فضا را چنین توصیف می‌کنند:

تا آن زمان عموم مردم بر این عقیده بودند که سلطنت ودیعه‌ای است الهی و شاه نایب خدا و ظل‌الله است بنابراین قدرت پادشاه مطلق و دست سلطان در جان و مال مردم باز و اراده او بر آزادی و حقوق مردم مختار و مسلط است. اصل عدم تساوی حقوق در افراد ملت و طبقات جامعه مقبول عام بود. یک طبقه را دارای امتیازات مخصوصه و طبقه دیگر را محکوم به تحمل بارهای گران مالیات و ظلم و جور می‌دانستند... مطابق این اصول در فرانسه و در سایر ممالک اروپا حکومت پادشاه به عنوان ودیعه مطلقه الهی در انظار جلوه می‌کرد و در نظام اجتماعی امتیازات طبقاتی و عدم تساوی حقوق و وظایف معمول بود...^۱

اغلب موافقان و مخالفان انقلاب اسلامی در تبیین ریشه‌های انقلاب به این حقیقت اعتراف می‌کنند که نظام مشروطه سلطنتی اگر چه در ظاهر مدلی از مدل‌های دموکراسی غربی بود اما در ذات و ماهیت خود نظامی بود مبتنی بر حاکمیت ارثی قدرت در درون یک خانواده. همان‌طوری که نظام‌های سلطنتی اروپا تا قرن نوزدهم دارای چنین ماهیتی بودند. درون نظام استبدادی مشروطه سلطنتی باید به گونه‌ای تبلیغ می‌شد که سلطنت ودیعه‌ای الهی و شاه نایب خدا و ظل‌الله در زمین بوده و قدرت پادشاه مطلق و دست سلطان در جان و مال مردم باز و اراده او بر آزادی و حقوق مردم مختار و مسلط است. ارمغان نظام مشروطه سلطنتی برای ایران چیزی فراتر از آنچه گفته شد نبود.

پیروان قدرت مشروطه سلطنتی با الگوبرداری از حکومت‌های فرانسه و انگلیس در قرن

هجدهم طبقه‌ای را در ایران صاحب امتیازات مخصوص کردند که هیچ‌گاه در باورهای مذهبی ملت ایران دارای چنین جایگاهی نبود اما این امتیازات در قانون اساسی مشروطه قانونی شد. همان‌طوری که فلاسفه و مؤلفین دایره‌المعارف و علمای اقتصاد فرانسه هیچ‌یک با بودن پادشاه در مملکت مخالفتی نداشتند و علمدار مرام دموکراسی به شمار نمی‌آمدند و با ولتر و سایر اصحاب اندیشه در این دوران هم‌رأی بودند که ملت به واسطه جهلش قابل اداره کردن خود نیست و بهتر آن است که همیشه در این جهل باقی باشد.^۱

به همان نسبت مدعیان روشنفکری در ایران تا قبل از انقلاب اسلامی معتقد بودند که پادشاه و نظام سلطنت برای ایران یک اصل تردیدناپذیر بوده و ملت ایران به خاطر جهل قادر به اداره کردن خود نیست و بهتر آن که همیشه در این جهل باقی باشد و اسم چنین نظامی را «دیکتاتوری منور» نام گذاشتند و بر اساس همین اعتقاد، فرد بی‌سوادی مثل رضاخان را با کودتا بر سرنوشت یک ملت

امام با درک درست از جهان قدیم و میراث فکری و فرهنگی آن و همچنین جهان جدید و دگرگونی‌هایی که در حال وقوع بود، توانست گسست معرفتی بین این دو جهان را که نزدیک به یکصد سال در ایران القا می‌شد با معرفت‌شناسی تشیع حل نماید.

متمدن و بافرهنگ تاریخی حاکم کردند.

به عبارت دیگر شبه روشنفکران ایران عصر مشروطه سلطنتی تا آستانه انقلاب اسلامی در الگوبرداری از نظام‌های سیاسی اروپا بیش از آنکه شیفته مرام ژان ژاک روسو باشند، دلباخته منتسکیو و ولتر بودند. یعنی کسانی که طرز حکومت مشروطه سلطنتی انگلستان را بالاترین نوع حکومت‌ها می‌دانستند و بر خلاف روسو که ملت انگلیس را در قبول این نوع حکومت احمق می‌دانست، حکومت جمهوری را یکی از شقوق و فروع ملوک‌الطوایف دانسته و مبتنی بر ظلم و

بی‌خردی می‌دیدند.

به عبارت دیگر شبهه روشنفکران ایران عصر مشروطه سلطنتی، مانند علما و فلاسفه عصر انقلاب فرانسه به این سخن اعتقاد شدید داشتند که «همه چیز برای ملت و هیچ چیز توسط ملت» یعنی وظیفه هر شخصی آن است که جمیع خیرات و ترقیات را برای ملت خود بخواهد لکن نباید خود ملت را وسیله کسب این خیرات بکند و آنها را در این امر دخالت دهد. چرا؟ چون جهل ملت و صغارت آنها موجب ندامت خواهد شد. بنابراین آرمان شبهه روشنفکران عصر مشروطه سلطنتی تا قبل از انقلاب اسلامی سلطنت پادشاه مقتدر و متجدد بود. شاهی که بنا بر تعریف غربی‌ها، قدرت مطلقه سلطنت را با نیروی عقل و فرط خرد قرین سازد.^۱ این همان دیکتاتوری منوری بود که در رأس آن شعارهای منورالفکران عصر قاجاری و دوره پهلوی از میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله تا متعصب‌ترین هواداران حکومت پهلوی از آن دفاع می‌کردند و میراث نظام مشروطه سلطنتی برای ایران بود.

اما چه کسی تردید دارد که ما به الاشتراک همه سلاطین مستبد و به ظاهر مصلح در تمام ممالک چند چیز بیشتر نبود. یکی افزودن قدرت پادشاه و الیگارشوی وابسته به نظام پادشاهی، دیگر کسب ثروت و در نهایت کاهش قدرت مذهب و روحانیت. همه آن چیزی که در تاریخ اروپا در قرون متمادی اتفاق افتاد و در انقلاب فرانسه به اوج خود رسید در تاریخ معاصر بعد از شکست ایران در جنگ با روسیه تا سقوط نظام پادشاهی به وقوع پیوست.

زبان فکری که سال‌ها بر ذهن جامعه ایرانی سیطره داشت این بود که برداشتن حجاب از چهره پاره‌ای از مفاهیم دنیای گذشته و ورود به دنیای جدید جز با تخریب و نابودی گذشته میسر نیست. بر اساس چنین توهمی بود که جریان‌هایی تحت عنوان روشنفکری نزدیک به یکصد و پنجاه سال، بی‌رحمانه‌ترین حملات را علیه دین، فرهنگ و پاسداران میراث فکری جامعه دینی روحانیت، به کار گرفتند تا راه را برای سلطه مطلقه مفاهیم جدید باز نمایند.

مدعیان روشنفکری معتقد بودند که کسی می‌تواند این حجاب را از چهره پاره‌ای از مفاهیم دنیای گذشته که به دنیای جدید راه دارد بردارد که متعلق به جهان جدید باشد نه آن کسی که به دنیای گذشته تعلق دارد. لذا در این دوران مقابله با دین و روحانیت به توهم اینکه این دو متعلق به دنیای قدیم هستند در رأس تهاجمات این جریان قرار گرفت و مفاهیم به انحصار آنها در آمد.

رازدانی، دلیری، ابداع تئوریک مفاهیم و چند منبعی بودن از آن جریانی شد که در طول سیطره فکری خود بر تحولات ایران هنری جز تقلید سطحی از غرب نداشتند. در حالی که دین و روحانیت به حاشیه رانده شد و جریان‌های روشنفکری در خلأ حضور مؤثر دین و روحانیت، منابع عظیم ثروت و استقلال کشور را تحت قراردادهای متعددی به بیگانگان فروختند.

◆ فقه، زبان فکری جدید برای فهم دنیای مدرن

امام خمینی با ورود به صحنه مبارزه و به دست گرفتن رهبری جامعه در اولین گام مرجعیت چنین جریان‌هایی را در فهم مفاهیم دنیای جدید مورد تردید قرار داد.

ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم لکن از شر تربیت‌یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت. اینان بر پادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و سرسپردگانی می‌باشند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند.^۱

از دیدگاه امام همین جریان‌ها بودند که به اسم دموکرات، به اسم آزادی‌خواهی و به اسم روشنفکری و با اسم‌های مختلف مملکت را به تباهی، عقب‌ماندگی و ارتجاع کشاندند:

همین‌ها بودند که به ملت ایران القا کردند حتی نمی‌توانند پیچ یک چراغ را بالا ببرند

۱. روشنفکری و روشنفکران در ایران، از دیدگاه حضرت امام خمینی، جمع‌آوری و تدوین مؤسسه فرهنگی قدر

این کار باید فرنگی‌ها بکنند. باید از خارج فرنگی‌ها بیایند و دستشان را این‌طور کنند تا این ماشه چراغ، فتیله را بالا ببرد... در همه طبقات این انگیزه رشد کرد.^۱

یعنی همین جریان‌هایی که خود را مرجع تفسیر همه مفاهیم و تنها جریانی که دنیای جدید را می‌شناسد معرفی می‌کردند ملت ایران را جاهل، صغیر، استبدادزده و ... معرفی کردند. امام با درک درست از جهان قدیم و میراث فکری و فرهنگی آن و همچنین جهان جدید و دگرگونی‌هایی که در حال وقوع بود، توانست گسست معرفتی بین این دو جهان را که نزدیک به یکصد سال در ایران القا می‌شد با معرفت‌شناسی تشیع حل نماید و مفهوم ولایت را که خیلی‌ها تصور می‌کردند متعلق به جهان گذشته بوده و نسبتی با جهان جدید آن هم در حوزه سیاست ندارد در الگوی یک نظام سیاسی کارآمد بازسازی نماید.

اینکه عده‌ای اشکال می‌کنند که چرا ولایت فقیه در حوزه سیاست در اندیشه حکمای دیگر مطرح نشده ناشی از ناآگاهی از تاریخ اسلام است.

امام می‌دانست که مورد سؤال قرار دادن باورهای به ارث رسیده به منزله ابطال‌پذیری مطلق همه این باورها نیست. از نظر امام هیچ جبر و ضرورتی در پس مورد سؤال قرار دادن دستاوردهای گذشته به مفهوم ضرورت باطل بودن مآثرات منطقی نیست. علم

سیاست جدید در منطق انقلاب فرانسه از اساس، این پیش‌فرض را پذیرفته بود که هر چه به ارث رسیده است باطل می‌باشد. اما امام متفکری بود که به رابطه تولیدی مفاهیم قدیم و جدید معتقد بود و می‌دانست کسی یا کسانی قدرت برقراری چنین رابطه‌ای را دارند که از هر دو جهان شناخت کافی داشته باشند.

جریان‌های مدعی روشنفکری در همه ادوار تاریخی دویست سال اخیر ایران اثبات کرده بودند که صلاحیت لازم را برای برقراری چنین رابطه‌ای ندارند. چون تاریخ این جریان چیزی

جز تقلید و سرسپردگی به لوازم ظاهری دنیای جدید نبود در حالی که نه تنها فهم درستی از مفاهیم جهان جدید نداشتند بلکه از فقر شناخت جهان قدیم نیز در رنج بودند.

در اندیشه‌های امام روحانیت شیعه تنها جریانی است که استعداد برقراری این رابطه را دارد. امام در میان معارف دینی به دنبال معرفتی می‌گردد که این معرفت، استعداد فهم سیاست و اجتماعات دنیای جدید را داشته باشد، در این جستجو امام با مطالعه عرفان، فلسفه، کلام و اخلاق به فقه می‌رسد.

◆ فقه شیعه، دانش زندگی‌محور و تئوری واقعی و کامل اداره انسان و

اجتماع

عظمت فقه در اندیشه امام نه از جهت برتری او بر سایر معارف اسلامی مثل فلسفه، کلام، تفسیر، عرفان یا اخلاق است بلکه از آن جهت است که فقه دانش زندگی‌محور است. دانشی است که استعداد همسازی زندگی اجتماعی را در همه ادوار تاریخی برای دینداران دارد. سایر معارف اسلامی با همه ارج و قربی که دارند به اندازه فقه، استعداد ساماندهی زندگی اجتماعی مسلمانان را ندارند.

اهمیت فقه در نگاهداری فضای زندگی برای مسلمانان منطقی نبود که در طول تاریخ از چشم تیزبین حکمای اسلامی پنهان مانده باشد. حکیم گراندقدر صدرالمتألهین شیرازی در کتاب

شریف *مفاتیح الغیب* در خصوص اهمیت فقه در حوزه سیاست مسلمانان می‌نویسد:

آن کس که از طرف رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - نیابت داشته، باید بتواند ضبط سیاستی که وظیفه‌اش نگاهداری فضای زندگی برای مسلمانان است، بنماید. قرآن در این باره مشتمل بر آیات بسیاری است که بر تو پنهان و پوشیده نیست و آنچه که بدین بخش اشمال دارد، به نام احکام حلال و حرام و حدود احکام نامیده می‌شود. این علم را فقها عهده دارند و آن علمی است که همگی بدان نیازمندند، چون در

رابطه با صلاح دنیا است که به واسطه آن به صلاح آخرت می‌رسند.^۱

بنابراین همان‌طوری که ملاصدرا می‌نویسد فقه و فقیه با صلاح دنیای مسلمانان سر و کار دارد و علم فقه، علمی نیست که مسلمانی در حیات اجتماعی، خود را از آن بی‌نیاز ببیند. در حالی که ارجاع به فلسفه، عرفان و کلام در بنیادهای تفکر اسلامی به مانند ارجاع به فقه نیست. به قول ملاصدرا:

به همین جهت صاحب این علم بیشتر مشهور و مورد احترام همگان و بر دیگر واعظان و روایت‌کنندگان و متکلمین مقدم است. لذا در این علم، کتاب‌های بیشتری نوشته شده است. به ویژه در خلاقیات، با اینکه خلاف در آن بسیار نزدیک و خطا و لغزش در آن دور از دسترس نیست. هر مجتهدی اگر درست اجتهاد کند و تشخیص بجا دهد و اجر و بهره می‌برد و اگر خطا کند، یک بهره نصیب او خواهد شد.^۲

مرحوم ملاصدرا مفهوم تداوم نبوت را از جهت ماهیت رسالت جز از طریق علم فقه نمی‌بیند و معتقد است که:

پایان بخش پیغمبران(ص) فرمود: بعد از من پیامبری نیست ولی بعد از آن حکم خداوند و حکم ائمه علیهم السلام که از خطا و اشتباه برکنارند و حکم مجتهدین به آنچه که نتیجه اجتهادشان است، باقی می‌ماند. پس نبوت و رسالت از جهت ماهیتشان هیچ‌گاه بریده و منقطع نگردیده است.^۳

برتری، کرامت و شرافت علم فقه نسبت به علوم دیگر در اندیشه‌های مرحوم ملاصدرا از سه جهت است:

۱. از جهت آنکه علم شرعی مستفاد از نبوت است.
۲. از جهت آنکه هیچ‌کس از سالکان راه آخرت از آن بی‌نیاز نیست.

۱. ملاصدرا (صدر المتألهین شیرازی)، مفاتیح‌الغیب، ترجمه محمد خواجوری، تهران، مولی، ۱۳۶۳، ص ۲۱۲.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۹۰، ۱۹۱.

۳. از جهت آنکه علم فقه مجاور و همسایه علم راه آخرت است. چه آن را نظر در اعمال

و کارهای اعضا است و مصدر اعمال و منشأ آن صفات دل است.^۱

آنجا که امام خمینی (ره) می‌فرماید:

فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است.^۲

معنایش همان چیزی است که مرحوم ملاصدرا می‌گوید که هیچ مسلمانی برای نگهداری فضای زندگی خود از فقه بی‌نیاز نیست.

اینکه عده‌ای اشکال می‌کنند که چرا ولایت فقیه در حوزه سیاست در اندیشه حکمای دیگر مطرح نشده ناشی از ناآگاهی از تاریخ اسلام است. به فرض هم اگر پذیرفتیم که این نظریه برای اولین بار توسط امام مطرح شد باز هم محل اشکال و تردید نیست. چون نگاه به مقتضیات زمان در فهم احکام الهی یکی از خصلت‌های بارز فقه شیعه و فلسفه زنده بودن اجتهاد است. عجیب است که از یک طرف اشکال اساسی به دین را ناتوانی آن در تفسیر مفاهیم جدید و تعلق آن به حوزه قدیم

امام خمینی در پاسخ به چنین وسوسه‌هایی که معتقدند آنچه امروز اسلام فقه‌ای القا می‌کند، این است که گویی گوهر دین در تقلید و در تفقه خلاصه می‌شود، با طرح این مسأله که فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است، عملاً ماهیت سطحی‌نگری و ساده‌اندیشی این برداشت‌ها را از فقه اسلامی برملا می‌سازد.

تلقی می‌کنند و از طرف دیگر اگر فقیهی پیدا شود و با تکیه بر عناصر بالنده معرفت دینی نگاه جدیدی به دین و احکام دین داشته باشد اشکال می‌گیرند که چرا از فقه سنتی عدول شده و چرا فقهای قبلی پیرامون این مباحث نظر ندادند.

۱. ملاصدرا، شرح اصول کافی، ترجمه محمد خواجوی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج ۲، ص ۱۶ - ۱۹.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۹.

به عبارت دیگر، یکی از استدلال‌های ساده‌لوحانه یا شاید شیطنت‌آمیز پاره‌ای از جریان‌های مخالف ولایت فقیه این است که فقیه یا متفکر دینی ضرورت دارد بنیادهای نظری فقه خود را بر مبنای فهم و مقتضیات زمانی فقهای گذشته پایه‌ریزی کند و بر متفکرینی چون امام اشکال می‌کنند که چرا نظریه‌ای به نام ولایت فقیه مطرح کرده که قبلاً فقهای شیعه بحثی پیرامون آن در حوزه سیاست نکرده‌اند. در حالی که این اشکالات مبتنی بر منطق عقلی و برهان‌های منطقی نیست. از یک طرف فقهای ما را به جرم سنتی بودن و سنت‌گرایی، متعلق به جهان قدیم می‌دانند و از طرف دیگر وقتی فقیهی چون امام با زبان جدیدی درباره دین و نسبت آن با سیاست سخن می‌گوید او را به سنت‌شکنی و عدول از راه و روش فقهای قدیم محکوم می‌کنند. امام این منطق را منطق تبلیغات ابلهانه و گاهی موزیانه و شیطنت‌آمیز مخالفان حکومت دینی می‌داند و معتقد است که اجرای قوانین بر معیار قسط و عدل، جلوگیری از ستمگران و حکومت جائزانه، بسط عدالت فردی و اجتماعی، منع از فساد و فحشا، انواع کج‌روی‌ها و آزادی بر معیار عقل، عدل، استقلال و خودکفایی، جلوگیری از استعمار و استثمار و استعباد، حدود و قصاص و تعزیرات بر میزان عدل برای جلوگیری از فساد و تباهی یک جامعه، سیاست و راه بردن جامعه بر موازین عقل و عدل و انصاف و صدها از این قبیل، چیزهایی نیست که با مرور زمان در طول تاریخ بشر و زندگی اجتماعی کهنه شود^۱ و ما آنها را متعلق به جهان قدیم بدانیم. برای امام خمینی تحول‌پذیری فقه با کمترین تفسیر می‌تواند به فلسفه عملی حکومت تبدیل شود و حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت گردد.^۲ بنابراین در زبان فکری جدیدی که امام وارد دنیای معرفت‌شناختی و سیاست کرد، حکومت در اندیشه یک مسلمان نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است.^۳

۱. امام خمینی، وصیتنامه سیاسی - الهی.

۲. صحیفه امام، همان.

۳. همان.

فقه وقتی تئوری واقعی و کامل اداره زندگی انسان می‌شود که دستور حکومت قرار گیرد و نظام سیاسی مبتنی بر آن پایه‌ریزی شود.

برای امام مهم‌ترین دغدغه این بود که در القای زبان فکری جدید که هیچ سنخیتی با گفتمان‌های رسمی حوزه سیاست نداشت، اصول محکم فقه را در عمل و در قالب یک نظام سیاسی در جامعه پیاده کند و این نظام، استعداد آن را داشته باشد که به معضلات جهان جدید پاسخ گوید.

امام برای تأسیس چنین نظامی به عناصر ذاتی استعداد فقه شیعه در اداره امور جامعه متوسل می‌شود و این استعداد چیزی جز نظریه ولایت فقیه نبود. نظریه‌ای که این امکان را فراهم می‌ساخت تا:

۱. قدرت سیاسی ماهیت اعتقادی پیدا کند.
 ۲. برای همه احکام اسلامی صاحب و مسئول پیدا شود.
 ۳. از تشتت و پراکندگی فتوا در حوزه حکومت جلوگیری شود.
- بنابراین تحول‌پذیری فقه شیعی نقطه سیاست و شریعت و شالوده‌شکنی گفتمان رسمی تضاد دین و دولت می‌گردد و ماهیت ذاتی سیاست‌پذیری اسلام را نشان می‌دهد.
- برنارد لوئیس پیرامون ماهیت ذاتی سیاست‌پذیری اسلام می‌نویسد:

وقتی ما در جهان غرب، تربیت شده در سنت غربی، کلمات اسلام و اسلامی را به کار می‌بریم، به طور طبیعی دچار اشتباه می‌شویم و می‌پنداریم که دین برای مسلمانان همان معنای رایج در غرب و حتی قرون وسطی را دارد... در اسلام سنتی، میان دستگاه دینی و دولت تمایزی نبود. در جهان مسیحیت وجود دو قدرت به بنیانگذار آن برمی‌گردد. کسی که به پیروان خویش دستور داد تا کار قیصر را به قیصر و کار خدا را به خدا واگذارند. در سرتاسر تاریخ جهان مسیحیت همواره دو قدرت وجود داشته است. خدا و قیصر که در این جهان با امور مقدس و امور مربوط به دولت یا به تعبیر جدید کلیسا و دولت تجلی یافته‌اند... در اسلام قبل از غرب‌گرایی مسلمین، دو قدرت وجود

نداشت، بلکه تنها یک قدرت بود و در نتیجه مسأله جدایی نمی‌توانست طرح شود، تمایز بین دستگاه کلیسا و دولت که عمیقاً در جهان مسیحیت ریشه دارد، در اسلام وجود نداشت.^۱

امام خمینی در بنیاد تفکر دینی خود، شدیداً به شعار تضاد دین و دولت می‌تازد و معتقد است:

شعار سیاست از دین جداست از تبلیغات استعماری است که می‌خواهند ملت‌های مسلمان را از دخالت در سرنوشت خویش باز دارند.^۲

از نظر امام دانش زندگی‌محوری که می‌توان با تکیه بر آن، دنیای قدیم و دنیای جدید را

پیوند زد و فضای زندگی مسلمانان را در چالش‌های زندگی مدرن حفظ کرد، فقه است. امام معتقد بود که با عینی و عملی کردن فقه و اجتهاد و ایجاد قدرت در برخورد با معضلات اجتماعی به راحتی می‌توان بستر جامعه را برای کارآمدی حکومت فقهی فراهم ساخت و این همان دگرگونی‌ای است که گفتمان‌های رسمی حوزه سیاست در غرب و مقلدان متعصب آن در ایران بر نمی‌تابند.

امام خمینی تحول‌پذیری فقه شیعه را یکی

از خصائص ذاتی متون فقهی در طول تاریخ می‌داند. این تحول‌پذیری از دو جنبه در اندیشه امام درخور بررسی است:

۱. برنارد لوئیس، *زبان سیاسی اسلام*، ترجمه غلامرضا بهروز لک، حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۲۶، ۲۷.

۲. صحیفه امام، ج ۵، ص ۱۸۸.

الف. از جنبه روش تحصیل و تحقیق فقه

ب. از جنبه گستره قواعد و قوانین فقهی

الف. تحول‌پذیری از جنبه روش تحصیل و تحقیق فقه

از جنبه روش تحصیل و تحقیق فقه، امام خمینی روش فقه سنتی و اجتهاد جواهری را به منزله متقن‌ترین اسلوب اجتهادی، تأیید و تأکید می‌کند و معتقد است که همه روش‌های فقه سنتی و مکتب‌های اجتهادی، چه مکتب احکام اولیه و چه مکتب احکام ثانویه، ضامن رشد و عظمت فقه اسلامی است.^۱

از فقه سنتی که بیانگر مکتب رسالت و امامت است و ضامن رشد و عظمت ملت‌ها است چه احکام اولیه و چه ثانویه که هر دو مکتب فقه اسلامی است ذره‌ای منحرف نشوند و به وسواس خناسان معاند با حق و مذهب گوش فرا ندهند و بدانند قدمی انحرافی، مقدمه سقوط مذهب و احکام اسلامی و حکومت عدل الهی است.^۲

وسوسه خناسان که عمدتاً به مقام تقلیدی و تبعیدی بودن احکام فقه و اختصاص این احکام به جوامع ساده و تحول‌نیافته تعلق می‌گیرد، در مقابل منطق امام خمینی در خصوص پویایی فقه کارآمد نیست. امام خمینی در پاسخ به چنین وسوسه‌هایی که معتقدند آنچه امروز اسلام فقاهتی القا می‌کند، این است که گویی گوهر دین در تقلید و در تفقه خلاصه می‌شود،^۳ با طرح این مسأله که فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است،^۴ عملاً ماهیت سطحی‌نگری و ساده‌اندیشی این برداشت‌ها را از فقه اسلامی برملا می‌سازد. امام همچنین در پاسخ به کسانی که معتقدند «در فقه مجال گفتگو میان مقلد و مجتهد نیست.

۱. همان، ج ۲۱، ص ۳۹۹.

۲. همان.

۳. عبدالکریم سروش، *فربه‌تر از ایدئولوژی*، تهران، صراط، ص ۶.

۴. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۹۰.

از یکی افتاء است و از دیگری تقلید و عمل^۱ با طرح پویایی فقه شیعه و تعیین‌کنندگی دو عنصر زمان و مکان در ماهیت اجتهاد و مسأله‌یابی مجتهد، خط بطلان بر پایه‌های سست این باورها می‌کشد:

اجتهاد به همان سبک [جواهری] صحیح است. ولی این بدان معنا نیست که فقه اسلام

پویا نیست. زمان و مکان دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهادند.^۲

بنابراین، ملاحظه می‌شود که از جنبه تحول‌پذیری روش تحصیل و تحقیق فقه، امام متفکری کاملاً سنتی بوده و به میراث تاریخی آموزه‌های فقه شیعه تعلق داشت و معتقد بود که روش تحصیل و تحقیق حوزه‌ها که صدها سال ریشه در اندیشه و روش علمای شیعه دارد نه تنها روش عقیمی نیست، بلکه همه باروری‌های فقه شیعه متأثر از این روش است، چون این روش با حفظ ذی‌طلبگی در محصلان علوم دینی عملاً بستر لازم را برای فهم دقیق و عمیق و درک درست از مسائل مردم برای فقیه فراهم می‌سازد.

امام هیچ لزومی نمی‌بیند که حوزه‌های علمیه به بهانه عنصر زمان و مکان در این شیوه تحصیل و تحقیق، تغییری ایجاد کنند.

ب. تحول‌پذیری از جنبه گستره قواعد و قوانین فقهی

از جنبه گستره قواعد و قوانین فقهی نیز بررسی و درک برداشت‌های فقهی امام در تحول‌پذیری فقه راهگشا است. در اینجا امام دایره وسیعی از موضوعات زمان و مکان را به بررسی‌ها و اجتهاد فقهی متصل می‌سازد. این فضا سازی ابتدا با تفکیک عقلی مقولاتی آغاز می‌شود که فقیه از جنبه فتوا با آنها سر و کار دارد. درک و شناخت مرز تفکیک این مقولات ما را در شناخت مفهوم، ماهیت و گستره فقه، مقولات فقیه و مفتوح بودن باب اجتهاد و چون و

۱. عبدالکریم سروش، همان، ص ۶.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۹.

چراپذیری فقه یاری می‌دهد و ماهیت داوریه‌های کم‌مایه کسانی را که معتقدند «مقتضیات اسلام اخلاقی و انسان‌شناختی و عرفانی و فلسفی اسلام چون و چرابردار است، اما اسلام فقهی - دست کم در نظریه رایج اجتهاد و تقلید - اسلام چون و چرابردار نیست، در آن دسته اول مجال تقلید نیست و در دسته دوم جز مجال تقلید نیست...، اما اسلام فقهی چون و چرابردار نیست، یعنی مقام تقلید است و جای ورود کنکاش عقلانی نیست»^۱ بر ملا می‌سازد. امام خمینی گویی فضای اعوجاجات آینده حکومت جمهوری اسلامی و نظام ولایت فقیه را می‌دید. لذا می‌نویسد:

کتاب‌های فقهای بزرگوار اسلام پر است از اختلاف نظرها و سلیقه‌ها و برداشت‌ها در

زمینه‌های مختلف نظامی، فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و عبادی.^۲

به راستی این اختلاف نظرها و سلیقه‌های گوناگون و برداشت‌های متناقض نشان از چون و چرابردار بودن فقه نیست؟ به نظر می‌رسد امام خمینی در حقیقت با دلیل بیّن ماهیت عوامانه باورهایی را بر ملا می‌سازد که حتی باب اول و مسأله اول از رساله‌های فقهی را مطالعه نکرده‌اند، زیرا اگر نگاهی ابتدایی به آنها وجود داشت، به خوبی درک می‌کردند که در مسأله اول، ابتدا برای هر مکلفی ضرورت وجوب اجتهاد در دین، تکلیف هست نه تقلید. در صورت عدم توانایی مکلف در اجتهاد، تقلید واجب می‌شود. این مسأله نه تنها از بدیهیات فقه است بلکه از بدیهیات عقلی نیز می‌باشد.

انسان مکلف وقتی در مقابل انجام تکلیف قرار گرفت، حق بدیهی و طبیعی اوست که برای حل معضلات خود یا متخصص و مجتهد باشد، یا یقین به صحت عمل به احتیاط پیدا کند یا از نظر متخصصان بهره‌گیری کند. آیا کسانی که به مقام تقلید در فقه می‌تازند از درک این موضوع بدیهی ابتدایی عاجزند؟ در کجای رسائل فقهیه بحث تقلید مکلف متخصص و مجتهد مطرح است؟ ثانیاً در کجای اسلام و نظریات علمای دین گفته شده که کسب ملکه اجتهاد در معارف

۱. عبدالکریم سروش، همان، ص ۶.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۷۶.

دینی مختص به انسان‌های خاص با هیبت و لباس خاص است؟ چرا باید در سیطره فهم عوامانه از دین، تقلید و اجتهاد گرفتار آییم؟

اما در چون و چرا بردار نبودن قواعد فقهی نیز باز هم متأسفانه فهم عوامانه‌ای به مدد گرفته می‌شود، زیرا ضرورت اجتهاد و توسعه اختلاف نظرهای فقهی در برداشته‌های علمای دین و از همه مهم‌تر آزادی عمل مکلف غیر متخصص در شناخت و انتخاب مجتهد و متخصص اعلم، دلیل بارزی در مجاری مختلف چون و چرایی در فقه و اجتهاد است. عقلی و علمی بودن این نظریه آن‌قدر بدیهی است که نیاز به استنتاج ندارد.

در روش‌های علوم تجربی و سایر علوم، مگر غیر از این عمل می‌شود؟ آیا هیچ عاقلی به کسی که در علوم تخصص ندارد، مجال چون و چرا می‌دهد؟ آیا مجامع علمی به بازاری اجازه می‌دهند که پیرامون سازه‌های مهندسی نظر بدهد و اگر نظری از روی کنجکاو یا جهالت داد به نظر او اعتنایی می‌کنند؟ آیا اگر مریضی نزد پزشکی رفت به بهانه پرهیز از مقام تقلید می‌تواند در شناخت

امام خمینی با انقلاب اسلامی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه زبان فکری و سیاسی دین را در چالش‌های دنیای مدرن بازآفرینی کرد و ارکان تفکر اسلامی را به زندگی اجتماعی، حوزه عمومی و نظم سیاسی جامعه وارد نمود.

مرض و نسخه پزشک چون و چرا نماید؟ اگر غیر از این است، بهره‌گیری از دستاوردهای علمی و اظهار نظرهای تخصصی از ناحیه دانشمندان و از همه عقلی‌تر، تقسیم‌بندی علوم و تخصص‌گرایی چه معنایی دارد؟ وقتی همه حق دارند به بهانه پرهیز از مقام تقلید، در مقام چون و چرا قرار گیرند، تخصص یا به ادعاهای همین‌ها، مدیریت علمی و تخصصی که با چوب آن تا کنون رقبای زیادی را از صحنه خارج ساخته‌اند، چه معنایی دارد؟

بنابراین، بر اساس کدام منطق و قواعد عقلی می‌توان ادعا کرد که:

حق این است که اگر مقلد و ثوق به صحت قول فقیه پیدا نکند و فی‌المثل به دلیل دیدن

تعارض شدید آرای فقها در مسأله‌ای مهم نتواند مطمئن شود که کدام به حق رسیده‌اند،

تقلید از فقیه بر او واجب نیست.^۱

به راستی این ادعا شاهکار عدم بضاعت ادله عقلی در درک بديهيات نیست؟ وثوق مقلد به صحت یا عدم صحت قول فقیه تناقض آشکار مقام تقلید است، زیرا برای چنین کسی که توانایی وثوق دارد، تقلید جاهلانه است و این ادعا به منزله آن است که بگوییم اگر مریض به صحت تشخیص دکتور در کشف مرض وثوق پیدا نکرد، باید به همین درد بمیرد. از طرف دیگر، چگونه برای مقلدی که در مقام تقلید می‌باشد امکان وثوق که مبتنی بر علم است، وجود دارد؟ کسی که توانایی وثوق به صحت قول و قدرت انطباق و سنجش اقوال فقهای دیگر را دارد، در مقام تقلید نیست، بلکه در مقام اجتهاد است. اهل اندیشه می‌دانند که در مقام وثوق و مقام سنجش و انطباق دو فرض اصل است؛ اول: کسی که توانایی سنجش علمی اهل نظر را دارد باید مقام فهم او، مقام علمی بالایی باشد و فرض دوم این است که اگر مقام علمی او بالا نبود، حداقل مقام علمی هم‌تراز با کسی داشته باشد که نظر او را مورد مناقشه قرار می‌دهد.

امام خمینی با طرح پویایی فقه شیعه و تحول‌پذیری موضوعات فقهی و احکام این موضوعات، دایره این احکام را در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و عبادی گسترده می‌کند و برای تمامی احکام دین صاحب و مسئول تعیین می‌نماید و روشن می‌سازد که باب اجتهاد و عرضه نظریه‌های جدید در این مسائل هیچ‌گاه مسدود نیست. امام در بداهت این پویایی و تحول‌پذیری می‌نویسد:

در مسائلی که ادعای اجماع شده است قول و یا اقوال مخالف وجود دارد و حتی در مسائل اجماعی هم ممکن است قول خلاف پیدا شود... از آنجا که در گذشته این اختلافات در محیط درس و بحث و مدرسه محصور بود و فقط در کتاب‌های علمی، آن هم عربی، ضبط می‌گردید قهراً توده‌های مردم از آن بی‌خبر بودند و اگر هم باخبر می‌شدند تعقیب

این مسائل برایشان جاذبه‌ای نداشت.^۱

اما امروزه به دلیل توسعه وسایل ارتباطی و افزایش میزان سواد و فهم مردم و اهمیت یافتن فقه در حوزه اجتماعی و عمومی، این مباحث به سطح جامعه کشیده شده است. بنابراین، هیچ‌گاه نمی‌توان ادعا کرد که چون فقها با یکدیگر اختلاف نظر داشته‌اند - نعوذ بالله - خلاف حق و خلاف دین خدا عمل کردند.

امام نمونه‌هایی از این اختلاف نظر فقهی را در مسائل مذکور در موضوعات زیر مطرح

می‌سازد:

مسأله مالکیت و محدوده آن - مسأله زمین و تقسیم‌بندی آن - انفال و ثروت‌های عمومی - مسائل پیچیده پول و ارز و بانکداری - مالیات - تجارت داخلی و خارجی - مزارعه و مضاربه و اجاره و رهن - حدود و دیات - قوانین مدنی - مسائل فرهنگی و برخورد با هنر به معنای اعم... ضبط محیط زیست و سالم‌سازی طبیعت و جلوگیری از قطع درخت‌ها، حتی در منازل و املاک اشخاص - مسائل اطعمه و اشربه - جلوگیری از موالید در صورت ضرورت یا تعیین فواصل در موالید - حل معضلات طبی مثل پیوند اعضای بدن انسان و غیر به انسان‌های دیگر - در مسأله معادن زیرزمینی و روزمینی و ملی - تغییر موضوعات حلال و حرام و توسیع و تضییق بعضی از احکام در ازمه و امکانه مختلف - در مسائل حقوقی و حقوق بین‌المللی و تطبیق آن با احکام اسلام - نقش سازنده زن در جامعه اسلامی و نقش تخریبی آن در جوامع فاسد و غیر اسلامی - حدود آزادی فردی و اجتماعی - برخورد با کفر و شرک و التقاط و بلوک تابع کفر و شرک - چگونگی انجام فرایض در سفر هوایی و فضایی و حرکت برخلاف جهت حرکت زمین و مهم‌تر از همه اینها، ترسیم و تعیین حاکمیت و ولایت فقیه در حکومت و جامعه که همه اینها گوشه‌ای از هزاران مسأله مورد ابتلای مردم و حکومت است که فقهای بزرگ در مورد آنها بحث کرده‌اند و نظراتشان با یکدیگر مختلف است و اگر بعضی از مسائل در

زمان‌های گذشته مطرح نبوده است و یا موضوع نداشته است، فقهای امروز باید برای آن فکری بکنند.^۱

امام تمامی این مباحث را در دایره پویایی و تحول فقه بررسی می‌کند و معتقد است که بر اساس توسیع همین مباحث در محدوده فقه است که در حکومت اسلامی همیشه باید باب اجتهاد باز باشد و طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضا می‌کند که نظریات اجتهادی فقهی در زمینه‌های مختلف، ولو مخالف با یکدیگر باشد، آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری از آن را نداشته باشد.^۲

بر اساس چنین فهمی از فقه است که امام فقه را تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور می‌داند. این تئوری چون واقعی و کامل است وقتی می‌تواند پایدار بماند که عنصر تجدد و پویایی در ذات آن وجود داشته باشد. در اندیشه امام، این عنصر پویایی که تجلی در مفتوح بودن باب اجتهاد و اختلاف آرای فقها، حتی در مسائل اجماعی دارد، عملاً بستر لازم را برای پویایی فقه آماده می‌کند. بنابراین، از نظر امام در ذات و ماهیت فقه چون و چرا وجود دارد و یکی از شاخصه‌های عصری بودن فقه کنکاش عقلائی آن، حتی در مسائل اجماعی است.

◆ شناخت درست حکومت و جامعه و عناصر ثابت و متغیر در پویایی فقه

امام خمینی عنصر پویای فقه را در اندیشه شیعه در گرو فهم دقیق سه اصل اساسی می‌داند:

۱. شناخت درست حکومت و جامعه
۲. برنامه‌ریزی بر اساس مصلحت مردم
۳. ضرورت وحدت رویه و عمل

۱. همان، ص ۱۷۷.

۲. همان.

مهم شناخت درست حکومت و جامعه است که بر اساس آن نظام اسلامی بتواند به نفع مسلمانان برنامه‌ریزی کند که وحدت رویه و عمل ضروری است.^۱

شناخت درست حکومت و جامعه به فقیه امکان می‌دهد که سرزنده و آگاه، اساسی‌ترین موضوعات مبتلا به جامعه دیندار را شناسایی کرده و بر اساس شناخت درست این موضوعات و نسبت قدرت سیاسی با جامعه و مصلحت مردم وحدت شیوه و عمل را بین حکم دینی و حکم حکومتی ایجاد کند. امام این شناخت دقیق، استصلاح‌پذیری و وحدت روش را منوط به مفتوح بودن باب اجتهاد می‌داند.

از جنبه تحول‌پذیری روش تحصیل و تحقیق فقه، امام متفکری کاملاً سنتی بوده و به میراث تاریخی آموزه‌های فقه شیعه تعلق داشت و معتقد بود که روش تحصیل و تحقیق حوزه‌ها که صدها سال ریشه در اندیشه و روش علمای شیعه دارد نه تنها روش عقیمی نیست، بلکه همه باروری‌های فقه شیعه متأثر از این روش است.

در اندیشه امام، اختلاف نظر‌ها و موضع‌گیری‌ها تا زمانی که در حریم مسائل مذکور باشد نه تنها هیچ خطری متوجه انقلاب دینی و حکومت جمهوری اسلامی نیست بلکه بقا و پویایی حکومت شریعت به اختلاف نظرهای اجتهادی در این امور وابسته است. در اندیشه امام تمام مسائلی که از آنها نام برده شد، در دایره اختلاف اجتهادی قرار دارند.

امام خمینی تمامی آن مسائلی را که در دایره اختلاف نظرهای فقهی قرار می‌گیرد -

مثل بسیاری از آن نمونه‌هایی که از دید امام نام برده شد - جزء مباحث زیربنایی و اصولی نمی‌داند که موجب سستی نظام و حکومت شریعت می‌شود. به عبارت دیگر علی‌رغم دایره توسیع این موضوعات در فقه، که آن را تسری در همه ارکان حکومت و همه موضوعات مبتلا

۱. همان.

به جامعه در ظرف زمان و مکان می‌دهد، امام از اصول دیگری نام می‌برد که دیگر در این اصول صحبت از چون و چرا وجود ندارد.

به عبارت دیگر، امام جامعه، حکومت فقه، اجتهاد، زمان و مکان را در مقابل دو دسته از موضوعات قرار می‌دهد:^۱

دسته اول موضوعاتی است که محل چون و چراهای فقهی است و باب اجتهاد در این موضوعات همیشه مفتوح بوده و هنر شناخت این موضوعات به هنر شناخت حکومت و جامعه، مصلحت مردم و وحدت روش و عمل وابسته است. اختلاف و اجتهاد و تضارب افکار در این موضوعات هیچ رخنه‌ای در ارکان حکومت دینی ایجاد نمی‌کند. این موضوعات در مکتب فقهی امام خمینی عبارت است از:

۱. مباحث اقتصادی: مثل مسأله مالکیت و محدوده آن، مسأله زمین و تقسیم آن، انفال و ثروت‌های عمومی، مسائل پیچیده پول و ارز و بانکداری، مالیات، تجارت داخلی و خارجی، مزارعه و مضاربه و رهن و اجاره، مسأله معادن و منابع زیرزمینی، هوایی و دریایی.

۲. مباحث قضایی و حقوقی: حدود و دیات، قوانین مدنی، مسائل حقوقی و حقوق بین‌المللی و غیره.

۳. مباحث فرهنگی: هنر به معنای اعم، موسیقی، سینما، نقاشی، مجسمه‌سازی، خطاطی، عکاسی و غیره.

۴. مباحث اجتماعی: حفظ محیط زیست، کنترل جمعیت، مسأله پیوند اعضا در پزشکی، نقش زن در اجتماع و غیره.

۵. مباحث سیاسی: حدود آزادی فردی و اجتماعی، مبارزه با کفر و شرک و التقاط، توسعه و تعیین حاکمیت در حکومت و جامعه و غیره.

در اندیشه امام تمامی این مباحث محل اجتهاد فقهی و اختلاف نظر است و این اختلاف نظر،

اختلاف نظر اصولی نیست، بلکه به فهم مجتهد از شناخت درست حکومت، جامعه، مصلحت و وحدت روش بستگی دارد و همان‌طور که گفته شد بقای حکومت به فهم دقیق این مسائل و انطباق آن وابسته است.

دسته دوم موضوعاتی است که در مکتب فقهی امام خمینی محل چون و چراهای فقهی نیست، لذا اختلاف در آن، اختلاف اصولی و زیربنایی است. این موضوعات عبارت است از:

۱. وفاداری به قوانین اسلام، قرآن و انقلاب و اقتدار آنها
۲. دلسوزی برای مردم و در نظر داشتن مصلحت آنان
۳. استقلال همه‌جانبه نظام و کشور اسلامی
۴. مقابله با فساد اجتماعی اعم از دزدی، رشوه و...
۵. اعتقاد به رشد اقتصادی، علمی و فرهنگی و سیاسی مردم
۶. پایبندی به ارکان نظام اسلامی چون خشم و کینه علیه استکبار و وفاداری به اصول سیاست نه شرقی و نه غربی
۷. مبارزه با حب نفس

کدام مسلمان مؤمن، مبارز و انقلابی است که در اصول مذکور اختلاف داشته باشد؟ آیا می‌توان در میان پیروان حکومت دینی دیندارانی را یافت که به اجرای قوانین اسلام و قرآن، در نظر گرفتن مصلحت مردم، استقلال جامعه اسلامی، اعتقاد به رشد اقتصادی، علمی و فرهنگی و سیاسی مردم، مبارزه با هواهای نفسانی و از همه مهم‌تر مقابله با فسادهای اجتماعی معتقد نباشند؟!

در اندیشه امام تا زمانی که اختلاف‌ها و موضع‌گیری‌ها در حریم این مسائل نباشد تهدیدی متوجه انقلاب نیست و اختلاف‌ها نیز اختلاف‌های زیربنایی و اصولی نیست که موجب سستی نظام شود.^۱

امام خمینی با انقلاب اسلامی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه زبان فکری و سیاسی دین را در چالش‌های دنیای مدرن بازآفرینی کرد و ارکان تفکر اسلامی را به زندگی اجتماعی، حوزه عمومی و نظم سیاسی جامعه وارد نمود و با طرح نظام جمهوری اسلامی نماد کاملاً با شکوهی از رابطه تولیدی معرف دنیای قدیم با مفاهیم جدید به نمایش گذاشت. امام خمینی با ترسیم نظام سیاسی در پرتو قواعد و قوانین الهی چهره توانمندی از عقلانیت، معنویت، عدالت و مردم‌سالاری در فقه شیعه و فرهنگ اسلامی نشان داد و عملاً خط بطلان بر اندیشه‌ها و باورهای کشید که می‌گویند:

سامان‌بخشی و مشکل‌زدایی و فراغت‌آفرینی فقه مخصوص جوامعی ساده و تحول و

تشعب‌نیافته بود که روابطی ساده و حاجاتی اندک آدمیان را به یکدیگر پیوند می‌داد.^۱

حکومت به عنوان فلسفه عملی تمامی فقه در اندیشه امام خمینی تجلی کرد و در این تجلی اثبات شد، همان‌طور که نظریه انقلاب اسلامی، فقر تثوریک گفتمان‌های رسمی نظریه‌های انقلاب را که عموماً در انحصار گرایش‌های چپ تفکر مدرنیته قرار دارد، عملاً نشان داد و به جهانیان

فهماند که می‌توان بدون بهره‌گیری از الگوهای غربی، انقلاب اجتماعی برپا کرد. نظریه حکومت جمهوری اسلامی نیز در میان الگوهای نظام سیاسی، زبان فکری و اجتماعی جدیدی است که تبیین و تفسیر آن با استفاده از قالب‌های فکری غرب ممکن نیست. اکنون با پیروزی انقلاب اسلامی و حاکمیت جمهوری اسلامی در ایران، جهان می‌داند که جمهوریت، عقلانیت، عدالت، حقوق بشر و مردم‌سالاری

اگر مدافعان خردگرای سکولاریسم با لطایف‌الحیل در پی آن‌اند که چهره خشنی از حکومت اسلامی ترسیم کنند و آن را با تروریسم قرین نمایند به این اعتبار است که دیگر زبان فکری مدرنیته منطقی برای پاسخگویی به انتقادات بنیادین بر ارکان سکولاریسم و نتایجی که سیطره سیمصد ساله این تفکر در جهان ایجاد کرد، ندارد.

در انحصار زبان‌های فکری غرب نیست.

تفکرات سکولاریسم غربی و هواداران خردگریز آنها در ایران نزدیک به دو‌یست سال بر طبل جدایی دین از سیاست کوبیدند و به تقلید از مارکس و سایر ملحدین، دین را افیون توده‌ها معرفی کردند، بدون اینکه مجالی برای دفاع از دین باقی گذارند. اما انقلاب اسلامی با ساقط کردن یک نظام استبدادی و ایجاد دگرگونی عظیم اجتماعی و فکری در ایران اثبات کرد که دین نه تنها مایه هلاکت سیاست نیست بلکه می‌تواند در اعاده حقوق از دست رفته بشر، مردم‌سالاری، عدالت و عقلانیت، زبان فکری قابل اعتمادی باشد. اکنون با تحولات چشمگیری که در ایران عصر انقلاب اسلامی به وقوع پیوسته است جوامع از هم گسیخته در زیر فشار مدرنیته، بازگشت دین را به سیاست نه تنها عذاب‌آور نمی‌دانند بلکه روزه امید برای زنده شدن زبان عقلانیت، عدالت و معنویت جدید تلقی می‌کنند. تعهد به سکولاریسم برای ملت‌ها دیگر تعهد عقلانی نیست.

اگر مدافعان خردگریز سکولاریسم با لطایف‌الحیل در پی آن‌اند که چهره خشنی از حکومت اسلامی ترسیم کنند و آن را با تروریسم قرین نمایند به این اعتبار است که دیگر زبان فکری مدرنیته منطقی برای پاسخگویی به انتقادات بنیادین بر ارکان سکولاریسم و نتایجی که سیطره سیصد ساله این تفکر در جهان ایجاد کرد، ندارد. همان‌طوری که مارکس و مارکسیسم در اعلام این مسأله که دین افیون توده‌هاست، منطقی نداشتند، بازگشت دین به سیاست بی‌تردید گفتمان‌های رسمی سیاست را با چالش جدی روبه‌رو می‌کند. دیگر تعاریف رسمی مدرنیته از آزادی، حقوق بشر، عقلانیت و مردم‌سالاری تعاریف انحصاری نیست. جهان در سایه امنیت و آرامش حکومت اسلامی با وجوه متفاوتی از مفاهیم مذکور روبه‌رو خواهد شد.

فیلسوفان عمل‌گرای (پراگماتیسم) غربی که اکنون بر سیاست نیز سیطره دارند اگر چه اولویت اراده معطوف را به قدرت بر هر چیزی ترجیح می‌دهند اما از این حقیقت نیز نمی‌توانند شانه خالی نمایند که با بازگشت دین به سیاست دیگر امکان ندارد سیاست به ما بعد الطبیعه جدیدی برای انسان تبدیل شود. غرب پس از انقلاب فرانسه با خارج کردن اخلاق، دین و فلسفه

از سیاست، در پی این بود که اهل قدرت را قبله آمال رستگاری جوامع بشری نشان دهد. در طول دویست سال حاکمیت این اندیشه بر جهان، به بهانه عمران و آبادانی (استعمار)، ترویج تجدد و تمدن، رشد و ترقی ملت‌های فقیر، اعطای آزادی و دموکراسی و دفاع از حقوق بشر، لویاتان (اژدها) سیاست بر همه چیز سیطره پیدا کرد اما بشر اکنون دیگر تردیدی ندارد که اگر

لویاتان سیاست را با بند و بست‌های اخلاقی، عقلی و دینی مهار نکند بیش از آن چیزی بر سرش می‌آید که در این دویست سال آمد.

فیلسوفان بعد از انقلاب فرانسه تصور می‌کردند با افزایش اقتدارات و اختیارات عقل در مقابل دین و اخلاق می‌توانند انسان را به رستگاری برسانند. فربه شدن فلسفه در دو سه قرن اخیر و استمداد اهل سیاست از فیلسوفان برای خارج کردن دین و اخلاق از حوزه مسائل اجتماعی بازتاب جبری چنین تصوراتی بود. اما دیری نگذشت که نفوذ

توهم فیلسوفان این بود که با خارج کردن دین و اخلاق، سیاست عقلی خواهد شد اما اکنون رفته رفته انسان نگران آن است که بیش از حد به عقل خود تکیه کرده است. جوامعی که حدود دو سه قرن است با عقل فلسفی اداره می‌شوند بیش از همه مستعد خشونت، کشتار، تولید سلاح‌های کشتار جمعی، سلب آزادی‌های بشری و نابود کردن زندگی انسان هستند.

فلسفه بر سیاست نیز با اهداف صاحبان قدرت در تضاد آمد و اکنون کمر همت بسته‌اند که برای همیشه دست فقیهان، متکلمان و فیلسوفان را از سیاست بریده و دیگر هیچ تلاشی برای دینی، اخلاقی یا عقلی کردن سیاست صورت نپذیرد. توهم فیلسوفان این بود که با خارج کردن دین و اخلاق، سیاست عقلی خواهد شد اما اکنون رفته رفته انسان نگران آن است که بیش از حد به عقل خود تکیه کرده است. جوامعی که حدود دو سه قرن است با عقل فلسفی اداره می‌شوند بیش از همه مستعد خشونت، کشتار، تولید سلاح‌های کشتار جمعی، سلب آزادی‌های بشری و نابود کردن زندگی انسان هستند.

از کانت به بعد اهمیت فلسفه در سیاست این بود که نگذارد عقل از محدوده حس، تجربه و

استقرا فراتر رود، اما از همان لحظه مشخص بود که با چنین رویه‌ای، فلسفه سیاست دچار تناقضی آشکار خواهد شد. تناقضی که در این دویست سال زندگی انسان‌ها را به جایی رسانده است که اکنون بحران معنویت، عدالت، عقلانیت، آزادی و صلح و امنیت، مهم‌ترین دغدغه تلقی می‌شود. این دگرگونی‌ها نشان می‌دهد که عمر آخرین اتوپیای ساخته دست بشر به نام لیبرال - دموکراسی به پایان رسیده و انسان‌ها باید به دنبال زبان فکری جدیدی برای ادامه نسل خود باشند.